

با سلام و عرض ادب محضر استاد عزیز جناب آقای شهبازی و دوستان بیداردل گنج حضور.

لازمست از زندگی عذرخواهی کنم که بعد از چندین سال کار کردن روی خود، باز هم من ذهنی به راحتی من را به ذهن می کشاند و وادار به مقاومت و قضاوت و واکنش می کند، به خودم می گویم دیروز من بودم که خالم خراب شد؟ این من بودم که عصبانی شدم؟ این من بودم که واکنش نشان دادم؟ این من بودم که الگوهای فکری و پوسیده گذشته را فعال کردم؟ این من بودم که مسئله سازی، مانع سازی و دشمن سازی کردم؟ من بودم که به زمان روان شناختی گذشته و آینده افتادم، وای بر من که به راحتی از خانه حضور خارج و به ذهن رفته، به ستیزه و مقاومت با اتفاق این لحظه پرداختم. وای بر من که قضاوت کردم، باز پریدم وسط و گفتم که این اتفاق نباید این جوری بیافتد. این من بودم در مقابل خدا قد علم کرده گفتم که «می دانم!» آیا این اعمال من غیر از بی تعهدی و بی مسئولیتی من نسبت به خدا و زندگی چیز دیگری می تواند باشد؟

هرچند خدای بزرگ را شاکرم که با تسلیم و فضاگشایی بعد از مدت کوتاهی به خودم آمدم، راه واهمانش را در پیش گرفته و با خروج از ذهن بار دیگر به فضای یکتایی این لحظه برگشتم. خدا را شکر که توانستم عینک های هم هویت شدگی را از چشمان خود بردارم و با دید نظر و از فضای عدم، بدون قضاوت مسائل خود را ببینم و بررسی نمایم و در نهایت متوجه شوم تمام کارهایی که کردم خواسته من ذهنی ام بوده است.

دیروز ساعتی به عنوان ابزاری در اختیار من ذهنی به بازی گرفته شده بودم. خدا را شکر می کنم که با ترک ذهن و با فضاگشایی توانستم جریان نظارت بر من ذهنی خود را مجدداً برقرار نموده و چهره مسئله ساز و مانع ساز و دشمن ساز او را زیر نظر بگیرم.

به لطف زندگی به این مسئله واقف شدم که چطوری من ذهنی مرا به راحتی وادار به ستیزه و قضاوت کرده بود. متوجه شدم تمام این اتفاقات به ظاهر ناخوشایند، دردها، تلخی هایی که دیروز کشیدم، واکنش هایی که انجام داده بودم، توسط زندگی جلو پای من گذاشته شده بود تا همانندگی های خود را بهتر بشناسم و در جهت انداختن آن ها اقدام کنم.

خدایا شکر که توانستم پیام اتفاقات دیروز و افکار «من داری» که به ذهنم آمد را بگیرم و متوجه شوم هنوز در مرکز همانندگی های زیادی وجود دارد؛ این اتفاقات ناخوشایند موجب شد تا به پندار کمال خود واقف شده و مغرور نشوم.


خدایا کمک کن تا لحظه ای احساس بی نیازی از تو نکنم. کمک کن به معنای واقعی فقیر و درویش پی بیرم تا گدا، گدای آدمها و چیزهای فانی بیرونی نباشم. عنایت فرما، امید و مشکل گشای مسائل مادی و معنوی ام فقط و فقط تو باشی و از دیگران و هر چیزی که ذهن به من نشان می دهد چشم پوشی کنم.

الهی یاری ام فرما تا مواظب دیو من ذهنی ام باشم تا از شیشه خارج نشود. خدایا ممنونم که با تجربه دیروز صدها شمع آگاهی در دلم روشن کردی، تا متوجه شوم قبل از این که دردها مرا متوجه همانندگی هایم کنند، تمرکز از بیرون به روی خود برگردانم و با کار کردن روی خود همانندگی هایم را شناسایی و نسبت به انداختن آن ها با کمک زندگی اقدام نمایم، تا هدف تیرهای قضا و «ریب المنون» زندگی قرار نگیرم. خدایا یاری ام فرما تا لحظه ای از مرکز عدم و فضای یکتایی جدا نشوم و همیشه قرینم تو باشی، اشعار مولانا باشد، پیاهای معنوی و گنج حضوری های بیدار دل باشند.

خدایا نعمت پذیرش اتفاق این لحظه را همواره به من ارزانی فرما. خدایا من ضعیف تر از آنم، بی کمک تو بتوانم از پس من ذهنی کهنه کار خود برآیم؛ پس نعمت هایی که در راه زنده شدن به خدایت خویش و بیداری از خواب ذهن به ما دادی مستدام بدار و همواره نعمت عمل به «انصتوا»، خاموش کردن ذهن را به ما عطا فرما.

خدایا شیرینی و درک اشعار حضرت مولانا را به کام تلخ ما بچشان. جان و دلمان را با آثار انسان ساز آن حضرت و برنامه های گنج حضور آشنا کن. خدایا خودت می دانی اگر تفسیرها و رمزگشایی های آقای شهبازی نبود، اگر بهره مندی از برنامه های گنج حضور و استفاده از پیام های یاران گنج حضوری نبود، به درک اشعار حضرت مولانا هرگز نائل نمی شدیم و در سطح دریافت معانی و صناعات ادبی آن متوقف می شدیم. پس شایستگی قدرشناسی این مواهب ارزشمند را به ما عنایت فرما.

الهی سپاسگزارم که درک حتی این بیت حضرت مولانا، دنیایی از معارف، آگاهی، امیدواری، حس امنیت، اعتماد به نفس و دریایی از روشن گری جلو چشمانم ظاهر می کند و به خاطر همین یک بیت حضرت مولانا به اندازه تمام قطرات لطیف باران از شما و حضرت مولانا سپاسگزارم.

با تشکر فراوان
نظام غلامی از کرج 

وَقَتَّسْتَ كِه از عهدِ اَزَل یاد کنیم
با یادِ «بلی» شهرِ دل آباد کنیم

بیدار کنیم اصل خود از خوابِ گران
هشباریِ خویش از قفسِ آزاد کنیم

-رباعی از حقیر

نظام غلامی از کرج